



در نشست‌ی دیگر از سلسله نشست‌های «مدرسه نقد» که در روزنامه جام‌جم با حضور سیدبهزاد زهرایی از اساتید مدرسه و مهدی صالحی، سیدعلی ماه و نگار زهرایی از هنرجویان این مدرسه برگزار شد، به موضوع بنیادین «سینما چیست» پرداخته شد. این گفت‌وگوی تخصصی به بررسی ابعاد مختلف سینمای معاصر ایران اختصاص داشت؛ از تعارض دیدگاه‌های هنری و تجاری گرفته تا چالش‌های مدیریت فرهنگی و کیفیت آثار تولیدی. شرکت‌کنندگان به تحلیل روند نزولی سینمای کشور پرداخته و هشدار دادند که غلبه نگاه صرفاً اقتصادی و تولید انبوه کم‌دیی‌های سیفی، به بحران هویت هنری سینمای ایران دامن زده است. در این نشست تأکید شد که حل این مضلات، نیازمند بازتعریف جایگاه سینما به‌عنوان هم صنعت، هم هنر و هم رسانه‌ای تأثیرگذار است.

بهزاد زهرایی: به‌نام خدا؛ جلسه دیگری از

سلسله نشست‌های مدرسه نقد را آغاز می‌کنیم. امروز می‌خواهیم درباره موضوع بسیار مهمی به‌نام «چستی سینما» صحبت کنیم؛ معمولا پرسش «سینما چیست؟» یا همان‌طور که در فیلم «مغول‌ها» گفته شد: «سینما چیست؟»، در زمره مباحث نظری سینما جای می‌گیرد. باین حال، این موضوع بسیار بنیادی و مهم است؛ زیرا هرکس که بخواهد سینماگر یا مدیر فرهنگی باشد یا به‌صورت جدی سینما را دنبال کند، باید بداند سینما چیست.

از سال ۱۹۱۰ تاکنون، نظریه‌پردازان مختلفی درباره سینما دیدگاه‌های متفاوتی ارائه داده‌اند. برخی معتقدند سینما صرفاً تصویر است؛ هنری که تصاویر را به نمایش می‌گذارد، مانند نقاشی و عکاسی. گروهی دیگر سینما را صنعت می‌دانند؛ یعنی وسیله‌ای برای کسب درآمد، فارغ از کیفیت تصویر. برخی نیز معتقدند سینما باید وسیله‌ای برای سرگرمی باشد. برخی نیز بر این عقیده‌اند که سینما باید بازتابی واقعیت باشد.

عده‌ای دیگر، مانند نظریه‌پردازان روسی از جمله آیزنشتاین، بر این باورند که سینما باید پیام‌رسان باشد و اگر پیامی نداشته باشد، فاقد ارزش است.

در مقابل، برخی سینما را هنر هفتم می‌دانند که باید ویژگی‌های هنری منحصربه‌فردی داشته باشد. این دیدگاه‌ها به انشعابات مختلفی منجر شده است: آیا سینما هنر است یا صنعت؟ آیا باید سرگرم‌کننده باشد یا پیام‌رسان؟ و این بحث‌ها تا امروز ادامه دارد.

اما آنچه برای ما اهمیت دارد، این است که در ایران چند نگاه غالب به سینما وجود دارد:

۱- سینما به‌مثابه سرگرمی: برخی سینما را صرفاً وسیله‌ای برای تفریح می‌دانند. به‌همین دلیل، در ایام عزاداری، سینماها را تعطیل می‌کنند، گویی سینما همان شهربازی است! اما آیا نمی‌توان در این ایام، فیلم‌های ارزشمند و والا و درام‌های جدی را نمایش داد؟

۲- سینما به‌مثابه صنعت: برخی دیگر سینما را فقط ابزاری برای درآمدزایی می‌دانند که نتیجه آن، تولید کم‌دیی‌های سیخی و تابوشکنی‌های بی‌محتوای امروز ماست.

۳- سینما به‌مثابه هنر متعالی: گروهی (عمدتا هنرمندان) معتقدند سینما باید حامل اندیشه و فلسفه باشد، هرچند این نوع سینما معمولا مخاطب کمتری دارد که اغلب به محاق هنر و تجربه تبعید می‌شوند.

۴- سینمای ارگانی و ایدئولوژیک: برخی نیز معتقدند سینما باید پیام‌رسان باشد، مانند فیلم‌های ژدگنیامه‌ای شهدایا وقایع تاریخی و...؛ اما اگر کیفیت این آثار پایین باشد، آیا مخاطب خسته نمی‌شود؟

راه‌حل چیست؟

سینما باید سبدی متنوع باشد که پاسخگوی سلیقه‌های مختلف مخاطبان باشد. همان‌طور که سقراط گفت: «میان‌روی بهترین راه است». مدیران فرهنگی باید بین سرگرمی، صنعت، هنر و پیام‌رسانی تعادل برقرار کنند تا سینما بتواند هم‌زمان جذاب، پرمعنا و اقتصادی باشد.

چرا سینمای ایران تأثیرگذار نیست؟

صالحی: به‌نام خدا؛ در مورد این پرسش که سینما هنر است، صنعت است یا هر چیز دیگری، باید بگویم که به‌نظر من سینما می‌تواند ترکیبی از همه این‌ها باشد. می‌تواند هم هنر باشد، هم صنعت، هم رسانه، هم سرگرمی و حتی بخشی آموزشی هم داشته باشد.

اگر به تاریخ سینما نگاه کنیم، فیلم‌هایی مانند «اجاره‌نشین‌ها» در ایران یا بسیاری از آثار

دوره صامت، همه این ویژگی‌ها را یک‌جا داشتند؛ هم هنر بودند هم صنعت، هم پیام داشتند هم سرگرم کننده بودند؛ اما امروز می‌بینیم که برخی سینما را صرفاً صنعت می‌دانند و معتقدند فقط باید از آن پول درآورد. درحالی‌که صنعت درست، درآمدزایی از طریق ارائه خدمات باکیفیت است، نه صرفا خنداندن مخاطب.

سینما وسیله‌ای تأثیرگذار است. نمونه بارز آن هالیوود است که موفق شد با برنامه‌ریزی بلندمدت، جایگاه فرهنگی و سیاسی خاصی برای خود بسازد.

همان‌طور که گفته می‌شود «قطره‌های مداوم آب، سنگ را سوراخ می‌کنند»، سینما هم اگر با برنامه و هدف پیش برود، می‌تواند تأثیری عمیق بگذارد. مثلا سریال «فرنز» طی دو دهه، سبک زندگی آمریکایی را در جهان ترویج کرد. این سریال کم‌دیی و سرگرم‌کننده بود، اما درنهایت، بسیاری را به زندگی در آمریکا علاقه‌مند کرد.

متأسفانه در سینمای ایران، چنین برنامه‌ریزی بلندمدتی وجود ندارد یا اگر هم بوده، بسیار محدود و مقطعی بوده است. ما برنامه‌های فرهنگی و اقتصادی داریم، اما اغلب در حد طرح باقی می‌ماند و اجرایی نمی‌شوند. یکی از ضعف‌های اصلی سینمای ایران، این است که روی تأثیرگذاری خود حساب باز نمی‌کند و این یک نقطه‌ضعف بزرگ است.

از سوی دیگر، نظریه‌های مختلفی درباره سینما وجود دارد که بسیاری از آنها عملی شده‌اند. پرسش اینجاست: سینما چقدر باید سرگرم‌کننده باشد و چقدر باید پیام داشته باشد؟ اگر تعادل رعایت نشود، یا مخاطب زده می‌شود یا اثر، هویت خود را از دست می‌دهد. اگر به این تجربه‌ها توجه کنیم، می‌توانیم سینمای بهتری بسازیم.

ستون فقرات هنر هفتم

سیدعلی ماه: ابتدا اجازه دهید توضیحی اجمالی درباره ماهیت سینما به‌عنوان یک هنر ارائه دهم. سینما هنری است مبتنی بر فرم و متشکل از عناصر ساختاری مشخص. این عناصر به‌صورت آگاهانه و نظام‌مند در کنار هم قرار می‌گیرند تا ساختاری منسجم خلق کنند. اگر سینما صرفاً مجموعه‌ای تصادفی از عناصر بود، تماشاگران هیچ اهمیتی به توالی روایت (از ابتدا تا انتهای فیلم) نمی‌دادند.

فرم در سینما – همچون دیگر هنرها – سیستمی درونی است که اجزای مختلف اثر را به هم پیوند می‌دهد. این ویژگی ریشه در ذهن نظام‌مند انسان دارد. جذابیت سینما و توانایی آن در حفظ مخاطب برای ساعات طولانی، دقیقاً ناشی از همین ساختار فرمی است. تاریخ سینما شاهد تولید آثار بی‌شماری در ژانرهای متنوع (کم‌دیی، موزیکال، ترسناک و...) بوده که همگی از این اصل تبعیت می‌کنند.

اما امروزه شاهد چالشی جدی هستیم: سلطه تلویزیون و تولیدات سریالی‌ای که صرفا با انگیزه تجاری و سودآوری خلق می‌شوند. این روند، هم فرم و هم محتوای اصیل سینمایی را تحت‌الشعاع قرار داده است. نتیجه این شده که مخاطب معاصر، بیش از هر چیز به دنبال سرگرمی فاقد فرم و محتوا باشد. در قرن ۲۱، شاهد ظهور پدیده‌ای جدید هستیم: «سرگرمی بی‌هویت». نمونه بارز آن را در کم‌دیی‌های سیخی، نگاه‌های سطحی به زندگی مدرن و تولیدات سریالی بی‌هدف می‌بینیم. متأسفانه این جریان در سینما و تلویزیون ما نیز رسوخ کرده است. محصولاتی که مخاطب پس از تماشای آنها، هیچ دستاورد فکری یا هنری کسب نمی‌کند و صرفا به تکرار برخی دیالوگ‌ها و رفتارهای سطحی بسنده می‌کند. این روند، آمال و انتظارات مخاطب را به شدت تنزل داده است. امروزه شاهدیم که مخاطبان به جای پیگیری آثار عمیق و ساختارمند، به دنبال همان سرگرمی‌های زودگذر و بی‌مایه هستند. این مسأله بحث چستی سینما را در عصر حاضر با چالش‌های جدیدی مواجه کرده است.

وقتی پول‌سازی جای هنر را می‌گیرد!

نگار زهرایی: به‌نظر من ما هنوز به‌درستی نمی‌دانیم سینما صنعت است، هنر است یا صرفاً وسیله‌ای برای سرگرمی. دیدگاه من این است که اگر بتوانیم همه این جوانب و دیدگاه‌ها را با هم ترکیب کنیم – یعنی فیلمی که هم سرگرم‌کننده باشد و مخاطبان زیادی جذب کند، هم موضوعی داشته باشد که مورد پسند عامه مردم باشد و هم از استانداردهای سینمایی و کیفیت هنری بالایی برخوردار باشد – در آن صورت، به یک اثر هنری با کیفیت بسیار بالا و غنای بیشتر دست خواهیم یافت، مانند فیلم مارمولک کمال تبریزی.

اما در مقابل، برخی هنرمندان صرفا بر جنبه هنری تمرکز دارند. من خودم طرفدار این نوع سینما هم هستم؛ سینمایی که در آن هنرمند بی‌پروا حرف خود را می‌زند؛ بدون توجه به تعداد مخاطبان یا میزان فروش و صرفا بر اساس دغدغه‌های شخصی‌اش. اثری هنری خلق می‌کند. مسأله اصلی در ایران این است که اکثرا سینما را به‌عنوان یک صنعت صرف می‌بینند و می‌خواهند به‌هرشکلی از آن پول دربیاورند، بدون این‌که هدفشان بیان دغدغه خاصی یا انتقال پیام مشخصی باشد. متأسفانه کیفیت ساخت چنین آثاری اغلب از سطح متوسط استانداردهای سینمایی نام‌زاتر است؛ استانداردهایی که یا رعایت نمی‌شوند یا اساسا وجود ندارند. این مشکل حتی در مورد کم‌دیی‌های سیخی هم به‌وضوح دیده می‌شود، کم‌دیی‌هایی که نه تنها سرگرم‌کننده نیستند، بلکه مخاطب فقط منتظر پایان فیلم است تا سالن را ترک کند. به‌نظر من این یک معضل بزرگ است، چراکه این دیدگاه به هنرمندان هم سرایت کرده.

مثلا یکی از اساتید دانشگاه ما فیلم کوتاهی با هزینه زیاد ساخته بود و درنهایت از نتیجه کار راضی نبود، چون تهیه‌کننده تمام داستان را تغییر داده بود. از آنجا که خود استاد نویسنده نبوده، با وجود همه آن هزینه‌ها، اثر خوبی تولید نشد. ایشان با تأکیدی می‌گفت: «سینما هنر نیست، ما برای ثانیه‌به‌ثانیه آن باید پول بدهیم، باید برای زمان فیلمبرداری پول بدهیم، برای لوازم پول بدهیم و درنهایت، این چه هنری است که باید دقیقه‌به دقیقه حواس‌مان به هزینه‌ها باشد؟!» من شخصا با این تفکر به‌شدت مخالفم. هر هنری هزینه‌های خود را دارد؛ حتی نقاشی هم نیاز به بوم و رنگ دارد که هزینه‌بر هستند. در سینما به‌دلیل تجهیزات بیشتر، این هزینه‌ها بالاتر است. اما این دلیل نمی‌شود که بگوییم «پس این هنر نیست»؛ مثل این است که من روی تابلو نقاشی‌ام چند خط بی‌هدف بکشم و آن را به کسی که سفارش داده، تحویل دهم. این برداشتی است که من از صحبت‌های آن استاد عزیزم دارم.

به‌نظر من این تفکر در سینمای ما غالب شده است

که به‌دلیل هزینه‌های بالا، باید درآمدی چندین برابر داشته باشیم و اگر چنین نشود، ضرر کرده‌ایم. در

این دیدگاه، جایی برای دغدغه‌های اجتماعی، بیان مسائل شخصی یا حتی رعایت حداقل استانداردها برای احترام به مخاطب باقی نمی‌ماند.

جزیره‌های پراکنده

بهزاد زهرایی: با نگاهی به تاریخچه سینمای ایران، به‌وضوح می‌توان تنش‌های تاریخی حول این رسانه را مشاهده کرد. در دوران قبل از انقلاب به‌خاطر محتوای ناماناسی که غالبا سینما داشت، طیف مذهبی کلا با آن مخالف بودند و بعداز انقلاب هم رزمه‌هایی مبنی بر تعطیلی آن شنیدیم می‌شد که امام خمینی(ره) با بیان آن جمله معروف که « ما با سینما مخالف نیستیم، با فحشا مخالفیم»، تکلیف تندروها و به‌خصوص سینما را روشن کردند. امروزه با چالش‌های متعددی در سینمای کشور مواجهیم. از یک‌سو، انتظار نادرست برخی مسئولان مبنی بر اینکه سینما باید بار اصلی تأمین شادی جامعه را به‌دوش بکشد، منجر به تولید انبوه کم‌دیی‌های سطحی و سیخی شده است. این نگرش نه تنها به کیفیت سینمای ایران آسیب رسانده، بلکه سلیقه مخاطب را نیز تنزل داده است. درحالی‌که سینما می‌تواند یکی از منابع تأمین نشاط اجتماعی باشد؛ قطعا نمی‌تواند و نباید تنها منبع آن باشد. ایجاد تنوع در برنامه‌های فرهنگی، برگزاری جشنواره‌های متنوع و توجه به دیگر هنرها مانند موسیقی و تئاتر نیز می‌تواند این فشار نابه‌جا را از دوش سینما بردارد.



صالحی:

اگر به تاریخ سینما نگاه کنیم، فیلم‌هایی مانند «اجاره‌نشین‌ها» در ایران یا بسیاری از آثار دوره صامت، همه این ویژگی‌ها را یک‌جا داشتند: هنر بودند، صنعت بودند، پیام داشتند و سرگرم‌کننده بودند؛ اما امروز می‌بینیم که برخی سینما را صرفا صنعت می‌دانند و معتقدند فقط باید از آن پول درآورد

مشکل اساسی دیگر، نظام جزیره‌ای و پراکنده تولید فیلم در کشور است. نهادهای مختلف از وزارت ارشاد تا حوزه هنری و سازمان‌های جدیدی مانند «اوج»، «سوره»، «حور» و...، هریک بدون هماهنگی و بر اساس معیارها و دغدغه‌هایی متفاوت اقدام به تولید فیلم می‌کنند.

این پراکندگی مدیریتی منجر به فقدان یک خط‌مشی واحد و بلندمدت در سینمای کشور شده است. در چنین شرایطی، تولیدات سینمایی ما فاقد انسجام لازم برای تأثیرگذاری فرهنگی پایدار و اغلب نازل هستند؛ متأسفانه فیلم «صیاد» که امروز روی پرده است، نمونه یک فیلم ناموفق از این نوع تولید و تفکر است. بیرون‌رفت از این وضعیت، مستلزم اقدامات اساسی است. نخستین و مهم‌ترین گام، ایجاد یک مدیریت واحد و بالادستی برای سینماست که بتواند برنامه‌ریزی کلان و بلندمدت داشته باشد. این نهاد باید قادر باشد بین نیازهای مختلف جامعه، انتظارات مخاطبان و اهداف فرهنگی کشور تعادل ایجاد کند. دومین ضرورت، توجه جدی به کیفیت هنری تولیدات است. حتی فیلم‌های پیام‌محور نیز باید از استانداردهای حرفه‌ای سینمایی برخوردار باشند تا بتوانند تأثیر مطلوب را بر مخاطب بگذارند. درنهایت، باید به‌خاطر داشت که تربیت سلیقه مخاطب و ایجاد تغییرات فرهنگی، فرآیندی زمان‌بر است که به برنامه‌ریزی مستمر و پایدار نیاز دارد.

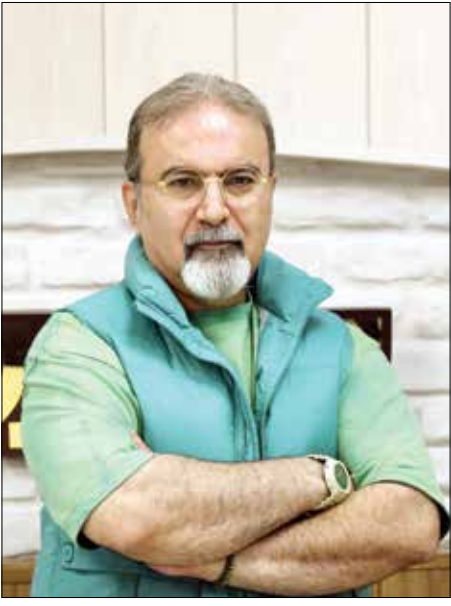
سینمای ایران در آستانه تصمیم‌گیری‌های سرنوشت‌ساز قرار دارد؛ یا باید با اصلاح ساختارها و ایجاد مدیریت یکپارچه بالادستی – حتی در سطوحی بالاتر از وزارت ارشاد و سازمان سینمایی – به سمت تولید آثاری باکیفیت و تأثیرگذار حرکت کند یا با ادامه وضعیت موجود، به تنزل هرچه‌بیشتر تن دهد. انتخاب این مسیرها، تعیین‌کننده جایگاه سینمای ایران در عرصه ملی و بین‌المللی در سال‌های آتی خواهد بود.

کارشناسان «مدرسه نقد» معتقدند

پرهیز از چندصدایی و توجه به مسأله

مدیریت فرهنگی واحد باعث رشد

و تعالی سینما در ایران می‌شود



سینمای ایران: از کیارستمی تا پاسکرونا

صالحی: سینمای ایران از ابتدای انقلاب اسلامی تا اواخر دهه ۱۳۸۰، سینمایی قابل قبول و تأثیرگذار بود. به‌عنوان نمونه می‌توان به فیلم «خانه دوست کجاست» ساخته عباس کیارستمی در سال ۱۳۶۶ اشاره کرد که به زندگی روستایی و مسئولیت‌پذیری می‌پرداخت؛ یا فیلم «جدایی نادر از سیمین» در سال ۱۳۸۹ که تعارضات و اختلافات اجتماعی در جامعه شهری و همچنین تمایل به مهاجرت را به تصویر می‌کشید.

در آن دوره، شاهد تولید آثار سینمایی باکیفیتی بودیم؛ اما متأسفانه در سال‌های اخیر، به‌ویژه پس از همه‌گیری کرونا، شاهد افول چشمگیر کیفیت در سینمای ایران بوده‌ایم. این روند نزولی روزبه‌روز شدیدتر می‌شود و جای نگرانی دارد.

بهزاد زهرایی: هنوز که هنوز، هنر سینما در کشور ما آنگونه که شایسته است مورد توجه قرار نگرفته است. تمام اقدامات انجام شده تاکنون صرفا جرقه‌هایی فردی، گروهی یا سازمانی بوده‌اند؛ حرکاتی هیجانی و مقطعی بدون پشتوانه راهبردی.

ما با فقدان یک سازمان منسجم و پاسخگو مواجهیم که بتواند به پرسش‌های اساسی پاسخ دهد: چه کسی باید سینما را هدایت کند؟ مسئولیت‌ها چگونه تقسیم می‌شود؟ و راهبرد کلان چیست؟ متأسفانه همچنان در دام روش‌های قدیمی و ناکارآمد گرفتاریم. روش‌هایی که نه تنها نتیجه‌بخش نبوده‌اند، بلکه مدمات جبران‌ناپذیری به‌ویژه به نسل جوان وارد کرده‌اند.

آثار این آسیب‌ها را به وضوح در جامعه می‌بینیم: بی‌هویتی فرهنگی، گرایش به سمت الگوهای بیگانه و فاصله گرفتن از ارزش‌های امیل.

اما امیدواریم روزی برسد که: